



20 فبروری 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

چگونگی مسمومیت وزیر محمد اکبر خان غازی

دو هفته قبل ضمن یک تبصره کوتاه نوشتم که وزیر محمد اکبر خان غازی در زمان حیات پدرش بطور مرموز مسموم گردید و در نتیجه وفات کرد که جریان موضوع تا هنوز لاینحل بوده و در قید اسطوره باقی مانده است. دو سال قبل محترم پوهاند داکتر بشیر احمد زکریا کتابی در باره کارنامه های وزیر محمد اکبر خان نوشته که به سبک داستان تاریخی است و شرحی هم در چگونگی وفات وزیر محمد اکبر خان غازی داده است. با تشکر از بزرگوار محترم جناب جمیلی صاحب که در ارتباط با این موضوع به نقل از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" - اثر ماندگار مرحوم میر غلام محمد غبار مطالبی را در مورد وفات وزیر محمد اکبر خان به این شرح نگاشته اند: «در همین سال بود که مردم شپان و ماماخیل در ننگرهار بر ضد امیر / دوست محمد خان / قیام نمودند امیر مجبور بود که محمد اکبر خان را برای اطفای قیام اعزام کند و وزیر اکبر خان چنین چیزی را طالب بود لهذا فوری به جلال آباد کشیده قیام کنندگان را به مدارا در جای شان نشاند و خود باز به تجمع قوا بغرض مارش بسواحل سند برای استرداد ولایتیهای از دست رفته افغان برآمد زیرا پنجاب در تزلزل افتاده و قشون انگلیس سکه ها را مغلوب ساخته بود و امیر چنین چیز را نمی خواست و در پی جلوگیری از فعالیت وزیر بر آمد در چنین وقتی وزیر به تب ملاریا گرفتار شد و توسط گولی های زهر آگین یک طبیب هندی مسموم و در ظرف چند ساعتی به نفع دولت انگلیس چشم از جهلن پوشید و در زمستان ۱۲۶۳ ق - مطابق ۱۸۴۶ م میت وزیر از راه کابل به بلخ منتقل شده و در جوار روضه مزار شریف مدفون گردید.»

در متن مرحوم غبار نکاتی وجود دارند که قابل توضیح مزید میباشد تا از بعضی سوء تعبیر جلوگیری بعمل آید. خوشبختانه جناب داکتر بشیر احمد زکریا (طیب) - جراح و سابق استاد پوهنتون کلمبیا در امریکا) در سال 2013 کتابی تحت عنوان "شهزاده افغان و من - اولین امریکایی در افغانستان" به انگلیسی نوشت که متعاقباً این کتاب توسط محترم آقای رحمت آریا به دری و نیز به پشتو ترجمه و به سلسله در پورتال وزین افغان جرمن آنلاين به نشر رسید و سپس متن مکمل ترجمه دری آن به حیث یک کتاب مستقل در سال 2014 در 272 صفحه چاپ گردید. این کتاب در هفده فصل و هر فصل آن به رویداد های مهم افغانستان مقارن جنگ اول افغان و انگلیس و در مجموع از قهرمانی های وزیر محمد اکبر خان غازی به استناد ماخذ معتبر و روایات شخصی به سبک ناول تاریخی نگاشته شده است. فصل هفدهم اختصاص یافته به چگونگی مسمومیت و وفات وزیر موصوف از قول "جوسیا هرلان" اولین سیاح امریکائی که حوالی سالهای 1820 از فلادفیا به چین و از آنجا به هند سفر کرد. در سال 1838 وقتی در سرتاسر هند تحرکات نظامی برتانیای به صوب افغانستان آغاز گردید، او نیز در خدمت عسکری برتانیای درآمد و بار اول به همراهی قوای الکساندر برنس به افغانستان رفت. در برگشت از افغانستان از قوای برتانیای دوری جست و با قوای رنجیت سنگه پیوست. اما دیری نگذشت که رنجیت بر او سوء ظن پیدا کرد و از آنجا عزم رفتن به

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

دربار امیر دوست محمد خان در کابل کرد. امیر او را به خوشی پذیرفت و به حیث مشاور ارشد نظامی خود بکار گماشت. جوسیا هرلان در اردوی امیر سالهای متمادی به صداقت خدمت کرد و به نام "جنرال فیتز جروول" شهرت یافت. بعداً وقتی او به امریکا برگشت، کتابی از خاطرات خود رانوشت. داکتر زکریا به رویت این کتاب شرحی دارد از چشم دیدهای جوسیا هرلان "فیتز صاحب" در مورد چگونگی مسمومیت وزیر محمد اکبرخان غازی که نکات مهم آنرا برای وضاحت مزید قضیه با کمی اختصار در اینجا اقتباس میدارم:

xxxx

«در زمستان سال 1846 م قبیله های آشیان و ماماخیل در ولایت ننگرهار خلاف دوست محمد خان دست به بغاوت زدند. امیر، وزیر اکبر خان را بخاطر خاموش ساختن قیام عاجلا فرستاد. اکبرخان به معیت لشکر حکومتی بلادرنگ به جلال آباد رسیده و شورش را بدون خونریزی خاموش ساخت. وزیر اکبر خان بخاطر الحاق ولایت از دست داده افغانستان پشاور و اراضی جوار دریای اندس دست به جمع کردن لشکر بزرگ تر زد. امیر دوست محمد خان که از چنین حرکت ناگهانی بیمناک شده بود به عجله با خانواده سلطنتی به جلال آباد رسید. اکبر خان یک باغ بزرگ را اعمار و نام آنرا باغ سراج گذاشت. شهزاده اکبر به پدر خود خوش آمدید پر مهمه و پر هیاهو گفت. در مسیر سرک دروازه کابل در جلال آباد عساکر سرخ پوش تا حدود نیم مایل قطار بسته بودند. مردم تشویق شده بودند تا بیرون آیند و دیدار پادشاه را به خوشی تجلیل نمایند. مردم داخل شهر و باشندگان حومه آن در قدوم محمل امیر و سوار کاران وی گل و شاخه های انار می ریختند. شهزاده اکبر خان به من [جوسیا هرلان یا "فیتز جروول"]، سردار سلطان جان و امین الله خان وظیفه سپرده بود تا ترتیبات عساکر، رسم گذشت بزرگ و ضیافت بزرگ شبانه را همراه با آتش بازی رویدست گیریم. تمام پلانها به آرامی عملی گردید. پادشاه نسبت به وزیر اکبر خان، سلطان جان و من نهایت مهربان بود. ما همه بعد از مراسم بطرف سالون بزرگ تعمیر باغ سراج رفتیم، تعمیر با نشانهای پادشاه و بیرقهای اقوام مختلف شرق و جنوب کشور مزین شده بود که همه زیر بیرق برافراشته شده ملی در اهتزاز بودند. همانطوریکه هر وزیر سلطنت طبق معمول به جا های تعیین شده خود نشستند ما هم به جا های معین خود نشستیم. بعد از تلاوت چند آیت از قرآن مقدس امیر دوست محمد خان با صدای بلند مجلس را مخاطب قرار داده گفت:

"وزیر اکبر خان، سردار سلطان احمد خان، سردار فیتز جروول صاحب، جناب امین الله خان لوگری و سائر برجستگان و بزرگان اقوام کشور! همانگونه که همه میدانند بعد از دست دادن پایتخت زمستانی ما، پشاور دوست داشتنی، جلال آباد زیبای ما به پایتخت زمستانی دلپسند کشور و برای اکثریت مردم در کابل به ملجای زمستانی شان مبدل گشته است. بنابراین میخواهم به آگاهی همه برسانم که هدف بازدید من از جلال آباد تنها و تنها جنبه تبدیل هوا از برفها و هوای یخبندان کابل دارد. در مقطع کنونی ما باید از خداوند لایزال مشکور باشیم که درین دوران آشوب و خونریزی بزرگ باز هم پناه گاه و ملجای تابستانی و زمستانی داریم. ما باید مشکور آن باشیم که بعد از سه سال جنگ با خارجی ها و خونریزی های شدید اینک صاحب صلح استیم. دین، آئین و استقلال ما، حرمت و حیثیت ما، ارزش های افغانولی ما با سربلندی و پایداری در برابر چشمان ما ایستاده اند. اجازه دهید تا از فرزند عزیز و گرانقدرم وزیر محمد اکبر خان تشکر کنم که زندگی و خانواده خود را برای ملت افغان و برای استقلال و وقار آن در خطر قرار داد، بدون اینکه بالای نوامیس باستانی، ناموس ما، عزت نفس، عدالت، عشق و محبت نسبت به مهین خویش معامله کند، جانبازانه رزمید. افتخار دارم که حتی

د پانو شمیره: له 2 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

دشمنانش وی را بخاطر بهترین نمونه افغانولی احترام می کنند. در بین شما اشخاص برجسته دیگر اند که قهرمانان ملی برای ملت افغان اند. تشکر از خدماتیکه همه تان به ملت خویش انجام دادید، تشکر از آنچه که بزرگترین خوشی را نصیب من میگرداند و در سرزمینم با قدر و عزت پذیرائی می شوم، در هر نقطه این سرزمین مقدس که میروم ملت افغان است که محبت شانرا نسبت به من نشان می دهد.»

جوسیا در ادامه می نویسد: «با این گفتار مؤجز امیر به پا ایستاد، ما همه نیز به پا ایستادیم و با گفتن شب به خیر خداحافظی کردیم. بعد از اینکه سائر مهمانان مرخص شدند، امیر یک دسته کوچک ما را به سالون خاص و کلان دعوت کرد. بعد از صرف میوه جات و شربت‌ها امیر بطور مؤجز پلانهای آینده خویش را برای افغانستان مورد بحث قرار داد. امیر به تکرار گفت که اولین بخش پروگرام وی استحکام افغانستان از طریق وحدت و یک پارچگی و انحلال فئودال سالاری‌ها مانند کندهار، هرات، مزارشریف و غیره است. امیر تأکید کرد که پافشاری اسبق وی روی الحاق پشاور منجر به عامل عمده جنگ خانمان برانداز افغان - انگلیس گردید. وی گفت که قویا باور دارد که در مقطع کنونی علی الرغم انحلال امپرتوری سیکه و اعلامیه انگلیس دال بر الحاق سند و پنجاب منحصت بخش های امپرتوری هند برتانوی، وارد شدن به جنگ دیگر با انگلیس‌ها شاید منجر به جنگ های دوامدار و تضعیف بیشتر افغانستان و خدای نکرده منجر به از هم پاشیدگی افغانستان خواهد شد. متقابلاً وزیر اکبرخان هم منحصت صدراعظم موافقت خود را با سیاست خارجی " امیر کبیر" نشان داده و اضافه کردند که بعد از تکمیل کردن اولین مرحله پلان یعنی تأسیس یک افغانستان نیرومند، کشور قادر به دفاع از خود در برابر همسایگان خواهد بود و در مرحله دوم از طریق مذاکرات سیاسی و دیپلوماتیک با برتانیه در فرصت ممکنه به توافق خواهد رسید تا سرزمینهای تاریخی اشغال شده را تحت شرایط مناسب دوباره استرداد نماید. بعد از اینکه امیر گفت "البته که بلی، چرا نه" همه سر های شان را به علامت تصدیق تکان دادند.»

«به روز سوم اقامت در جلال آباد شهزاده اکبر خان دچار تب تکان دهنده ملاریا نوبتی خود شد. اکبرخان و اطرافیانش به اجازه پدر سفر خویش را عاجل بطرف کابل آغاز کردند. امیر خواست که تمام اعضای خانواده سلطنتی به معیت وی رهسپار کابل شوند. شهزاده اکبر خان تأکید کرد که ضرورت به بازگشت امیر و خانواده سلطنتی نیست که سفر خود را کوتاه کرده و هوای معطر جلال آباد را رها نمایند. در مسیر راه در لغمان، درجه تب ملاریای چهار روزه وی آهسته آهسته پائین آمد.»

جوسیا در ادامه می نویسد: «به تاریخ 29 دسمبر سال 1846 م یک طبیب هندی ناگهان بدون اطلاع قبلی به کمپ ما رسید. وی گفت که یک پیغام رسان امیر به وی گفت که خود را زود تر به کمپ شهزاده اکبر خان رسانده و خدمت طبی خود را عرضه کند..... هر کدام ما در کمپ، رسیدن طبیب هندی را خیر مقدم گفتیم. در نیمه شب طبیب نامبرده به "بی بی جان" (خانم اول اکبر خان که از شوهرش دلسوزانه در سفرهایش مراقبت میکرد) و دو نوکر دیگر گفته بود که آنها باید اتاق را ترک کنند تا به مریض یکتعداد تابلت بخاطر کاهش تب وی بدهد و آرام بخوابد. سردار سلطان جان و من تأکید کردیم که میخواهیم همراه وی بمانیم، ولی شهزاده بما گفت که چنین خرده گیری را بخاطر هیچ چیز نه کنید و شما هم بخواب نیاز دارید. اکبرخان مثل همیشه با احتیاط بود و به نیکی دیگران باور داشت. بنابراین ما اتاق را ترک کردیم و بخاطر خوابیدن به اتاق های خود رفتیم.»

«در اولین لحظات صبح بود که شیون و گریه جیغ آسای بی بی جان همه را از خواب بیدار ساخت، "وزیر من مُرد، قهرمان من مُرد، شوهر عزیزم مُرد! آه خدایا مرا هم بگیر، بگذار با وی یکجا بمیرم. آه خدایا، چرا زندگی کنم؟" بی بی جان برای چندین ساعت متواتر در پهلوی جسد شهزاده که در بستر خواب به آرامش ابدی خزیده بود، گریه کرد؛ روی زیبای شهزاده ساکت بود، لبان سرخش کبود شده بودند و چشمان آبی تیره و کلانش به سقف اتاق دوخته شده بودند. سردار سلطان جان بطرف شهزاده خم شد و با کف دستش چشمان بزرگترین قهرمان تاریخ افغانستان را بسته کرد و چند آیت قرآن را خواند.»

جوسیا می نویسد: «درد سهمگین را در اعماق قلبم احساس کردم زیرا برادر عزیزم را از دست داده بودم. با وجودیکه مانند سایر مردان افغان گریه را خوش ندارم، ولی نه می توانستم جلو اشکهایم را بگیرم که بی اختیار روی گونه هایم می ریخت و آنرا با گوشه پتویم پاک نمایم. هر کسیکه به دور بستر شهزاده نزدیک می شد یا گریه هق هق سر میداد و یا درخموشی اشک روی گونه هایم می چکید. بعد از شنیدن و معاینه بدن شیخ و راست شهزاده، من و سلطان جان بلادرنگ پرسیدیم که طبیب هندی کجاست. نوکران جواب دادند که سر و کله موصوف نه در خانه و نه در باغ دیده میشود. عساکر بیرون کمپ نیز بعد از تفحص و جست و جو در حویلی و باغهای مجاور گزارش دادند که طبیب هندی را در هیچ جای پیدا نکرده اند. من به معیت یک گروه محافظ نیرومند و یک تولی سواره نظام بطرف جلال آباد رفتم، این همان راهی بود که به تصور من طبیب هندی محتملا گرفته باشد. ولی زمانی که به جلال آباد رسیدیم، امیر را قبل از قبل از مرگ فرزندش مطلع ساخته بودند. امیر با روی دراز خاکستری رنگش، طبق تعارف و مهربانی همیشگی با صدای مرتعش و چشمان نمناک مرا به حضور خویش پذیرفت و آهسته در گوشم گفت "بلی، از مرگ فرزندم خبر شدم"؛ از من پرسید که چگونه و چه واقع شد. برایش گفتم که شهزاده از تب ملاریای خویش رو به بهبود نهاده بود که طبیب هندی از کابل رسید و گفت که بالآخر امرامیر به اینجا فرستاده شده است. ما به حرفش باور کردیم و همان شب اکبر خان را با وی رها کردیم، ولی فردا از مرگ اکبر خان خبر شدیم و دیدیم که طبیب فرار کرده است. به باور ما طبیب هندی به اکبر خان گولی زهر آلود داده، و بدینگونه او را به قتل رسانده و خودش در تاریکی همانشب فرار کرده است.»

جوسیا می افزاید: «امیر دوست محمد خان صدایش را با اضطراب شدید بلند کرده گفت، "آه خدایا چه مصیبتی! نه! واضح است که من نه از اینجا و نه از کابل کدام طبیب را فرستاده ام! چطور خودت، رفقاییش و برادرانش بالای طبیب ناشناخته اعتماد می کنید و در نیمه شب او را با طبیب ناشناخته رها کردید؟ شک نیست که این طبیب او را زهر داده و آنچه را خودت گفتم بدون تردید او را بوسیله زهر به قتل رسانده است. شک نیست که برتانوی ها سرانجام انتقام قتل سر ویلیم، سر الکسندر و نابودی لشکر را با استخدام و تطمیع این طبیب گرفتند. میدانستم، میدانستم، حالا بگو درباره اش چه کرده میتوانم؟»

جوسیا ادامه رویداد را چنین شرح میدهد: «همه اندوهگینانه سرهای شان را پائین گرفته و ساکت بودند. شیون زنان خانواده سلطنتی از دور شنیده می شد. امیر به نواب جبار خان امر کرد که تابوت شهزاده را بالای توپ ثقیل و کلان برتانوی که مبارزین طی حرب بدست آورده بودند بگذارد، روی تابوت به وسیله بیرق سلطنتی پوشانیده شود و توپ به وسیله فیل کش شود. تابوت شهزاده به وسیله سائر بیرق هایی که شهزاده در جنگ افراشته بود، پوشیده شد و روی آن بیرق ملی به رنگ های آبی و سیاه پوشانده شد، بیرق ملی لبه های سرخ و سبز رنگ داشت و در بین آن شکل کلان هلال ماه به

د پانو شمیره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

نظر میرسید که در اطراف آن با حروف عربی "الله اکبر" بشکل مقوس نوشته شده بود. کاروان سوگوار از طریق راه های تند و ناهمواره جانب مزارشریف حرکت کرد زیرا وزیر اکبر خان طبق وصیت آخرینش تقاضا کرده بود تا جسد وی را در جوار مسجد خلیفه اسلام (حضرت علی کرم الله وجهه) در شمال در آنسوی هندوکش بخاک بسپارند.»

جوسیا بقیه رویداد را چنین بیان میکند: «شهزاده اکبر خان از لحاظ سمبولیکی در واقع بعد از مرگش میخواست به ملتش بگوید که وی خواهان متحد ساختن شمال و جنوب به مثابه یک ملت واحد و غیر قابل انقسام است. کاروان ما از طریق کابل سفر کرد، در کوی و برزن و سرک های کابل زنان و کودکان شیون کنان با چشمان پر از اشک پنج قطاره ایستاد بودند. جمعیت تشیع جنازه در یونیفورم گارد سلطنتی بود. عقب جنازه باند موسیقی نظامی دهل های سنگین شانرا مانند زنگ شیون در فواصل متقاطع در میان کاروان طویل جمعیت تشیع جنازه سهمگینانه به صدا در میآوردند. به مجردیکه به مزارشریف رسیدم گنبد لاجوردین مسجد آبی زیر اولین طلیعه بامدادی از فواصل دور درخشید. کاروان با گامهای سریع به حرکتش ادامه داده و جنازه را به واپسین سرمنزل مقصودش زیر صدای سهمگین دهل ها نزدیک و نزدیکتر میساخت. جنازه را کاکاهای شهزاده مانند عبدالجبار خان، سردار سلطان محمدخان و کاکازاده اش سردار سلطان احمدخان و برادرانش افضل خان، شیرعلیخان و من بر شانه بلند کردیم. اشخاص برجسته دیگر شهر هر کدام سعی میکردند تا خود را به تابوت جنازه شهزاده نزدیک ساخته تا آنرا به شانه بردارند و یا حد اقل آنرا لمس کنند.»

جنازه قهرمان افغان را با تشریفات رسمی حمل میکردیم، به مجردیکه پا های ما بر زمین مرمرین این زیارتگاه خورد صدها و صدها کبوتر سفید بر فراز قبر حفر شده شهزاده افغان به پرواز در آمدند. با ایستادن در برابر مسجد آبی، دیوارهای بلند و رنگارنگ آن چشمان هر بیننده را با کاشی کاری های آبی و با آذین بندیهای نهایت پیچیده و مغلق خویش خیره میسازد؛ اشکال انتزاعی هندسی در کاشی کاری های سبک هنر اسلامی نمایانگر یک تناظری است که راه خود را از بین یک تناظر فائق می گشاید؛ این اشکال با زبان گنگ و ساکت خویش سخنور از جسم فنا پذیر انسان و روح بیکران فنانا پذیر وی اند. روی یکی از موزائی یک ها نوشته شده است: "هیچ کسی بر کسی غالب نیست مگر الله". شهزاده افغان با انتخاب محل تدفین خویش با ملت خود برای ملت واحد افغان حرف میزد، با انتخاب این محل میخواست سمبول بزرگ جدائی یعنی کوه های هندوکش را از مسیر راهش بردارد و ملت را بیشتر از پیش با هم متحد سازد. تا آنجائی که من شهزاده افغان را خوبتر و بهتر می شناختم، به باورم وی در باره وحدت جهان بشریت هم در حیات خود حرف میزد و اینک در ممات خود آنرا به اثبات رسانید؛ آن بشریتی که در حیات و ممات با ارزش های جهانی آزادی، عدالت و شفقت با هم متحد میگردد.» (برگرفته از کتاب "شهزاده افغان و من"، نویسنده پوهاند داکتر بشیر احمد زکریا، چاپ مطبوعه دانش، کابل، 2014 مطابق 1393 ش، صفحه 253 تا 262)

xxxx

از متن بالا که چشم دید جوسیا هرلان (جنرال فیتز جرال) شخص مقرب دربار امیر دوست محمد خان بود، دو نکته مهم تاریخی وضاحت می یابد

– یک: وزیر محمد اکبر خان غازی نظر پدر خود را مبنی بر اینکه اولین بخش پروگرام وی استحکام افغانستان از طریق وحدت و یک پارچگی و انحلال فتودال سالاری ها مانند کندهار، هرات، مزارشریف و غیره است، تأیید و با آن موافقت کرد. چنانکه امیر تأکید کرد که پافشاری اسبق وی

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

روی الحاق پشاور منجر به عامل عمده جنگ خانمان برانداز افغان - انگلیس گردید. وی گفت که قویا باور دارد که در مقطع کنونی علی الرغم انحلال امپرتوری سیکه و اعلامیه انگلیس دال بر الحاق سند و پنجاب منحصت بخش های امپرتوری هند برتانوی، وارد شدن به جنگ دیگر با انگلیس ها شاید منجر به جنگ های دوامدار و تضعیف بیشتر افغانستان و خدای نکرده منجر به از هم پاشیدگی افغانستان خواهد شد. متقابلاً وزیر اکبرخان هم منحصت صدراعظم موافقت خود را با سیاست خارجی پدر خود نشان داد و اضافه کرد که بعد از تکمیل کردن اولین مرحله پلان یعنی تأسیس یک افغانستان نیرومند، کشور قادر به دفاع از خود در برابر همسایگان خواهد بود و در مرحله دوم از طریق مذاکرات سیاسی و دیپلماتیک با برتانیه در فرصت ممکنه به توافق خواهد رسید تا سرزمینهای تاریخی اشغال شده را تحت شرایط مناسب دوباره استرداد نماید.

– دو: ادعای بعضی ها که گویا مسمومیت وزیر محمد اکبر کار پدرش بوده باشد، با شرح فوق از اساس رد میگردد و عاری از حقیقت پنداشته میشود، زیرا هیچ اختلاف نظر جدی بین پدر و پسر وجود نداشت که پدری در صدد نابودی فرزند نامدار، شجاع و محبوب مردمش را با کارنامه قهرمانانه اش بیفتد و آنهم بوسیله یک طبیب گمنام مسموم سازد. امیر دوست محمد خان پس از شنیدن مرگ پسرش به وضاحت بیان کرد: که من نه از اینجا و نه از کابل کدام طبیب را فرستاده ام! و خطاب به جوسیا گفت که: چطور خودت، رفقاییش و برادرانش بالای طبیب ناشناخته اعتماد می کنید و در نیمه شب او را با طبیب ناشناخته رها کردید؟ شک نیست که این طبیب او را بوسیله زهر به قتل رسانده است. شک نیست که برتانوی ها سرانجام انتقام قتل سر ویلیم، سر الکسندر و نابودی لشکر را با استخدام و تطمیع این طبیب گرفتند. (پایان)